Studies of Nomads Area Planning
E-ISSN: 2821-0530
www.jsnap.ir

Vol. 6 Issue 1 (No. 11), Spring and Summer 2026, Pp. 161-176
DOI: 10.22034/jsnap.2026.603820.1149

Research Article

Myth-Decoding of Men's Clothing: A Barthesian Reading of Boyer-Ahmadi and Bakhtiari Lur Clothing

Seyedeh Ameneh Mansouri Mehryan [1], Ali Zarei [2*], Ghasem Ghanooni [3]

[1.] M.A. Student in Islamic Art (Historical Studies Orientation), Faculty of Art, University of Birjand, Birjand, Iran.
[2.] Associate Professor and Faculty Member, Department of Archaeology, Faculty of Art, University of Birjand, Birjand, Iran.
[3.] M.A. Student in Archaeology (Historical Period Orientation), Faculty of Art, University of Birjand, Birjand, Iran.
* Corresponding Author, zareie@birjand.ac.ir

Receive Date: 17 May 2026
Accept Date: 19 July 2026

ABSTRACT

Introduction: The traditional clothing of Boyer-Ahmadi and Bakhtiari men has, in the contemporary era, drifted away from its everyday function and become a system of symbolic signs within rituals. This transformation carries implications for cultural planning and the management of nomadic heritage. However, previous research on the clothing of these communities has adopted a predominantly descriptive and museological approach, neglecting the analysis of the hidden and ideological mechanisms of clothing in the contemporary era; this very analytical gap provides the rationale for the present study.

Objective: The present study aims to critically examine the process through which cultural meanings are transformed into ideological myths and the historical is naturalized in order to justify social structures. From a territorial planning perspective, this study assists cultural policymakers in understanding the mechanisms of identity and the sustainable management of nomadic heritage. Adopting a semiological approach and drawing on Roland Barthes's theory of myth, the present study seeks to answer the question of how the traditional clothing system of Lur men produces, conceals, and presents ideological meanings as something natural.

Methodology: The research employs a qualitative and applied method based on critical semiological analysis. Data were collected through library and field research. The statistical population comprises the traditional clothing of men in Kohgiluyeh and Boyer-Ahmad and Chaharmahal and Bakhtiari. The sample size consists of eight main clothing components in both regions, selected purposively. The analysis was conducted based on Roland Barthes's two-level model.

Geographical area: The research area comprises two Lur-inhabited cultural regions in western and southwestern Iran: Kohgiluyeh and Boyer-Ahmad Province and Chaharmahal and Bakhtiari Province. Despite their linguistic and cultural commonalities, these two regions exhibit significant differences in clothing.

Findings: Through myth-making, the Lur clothing system marginalizes the real history of nomadic life—such as class distinctions or the imported nature of the fabric used for the *debit* trousers—and reproduces concepts such as "innate masculinity," "harmonious coexistence with nature," and "immutable and eternal tradition" as natural truths. This myth-making empties nomadic identity of its historical dynamism and turns it into a museological image.

Conclusion: In its current state, men's clothing is not a historical remnant but an active mechanism that, by naturalizing history, has become an instrument of identity resistance and the concealment of social contradictions. From a territorial planning perspective, understanding these mechanisms contributes to the design of cultural policies grounded in the dynamism of nomadic identity rather than its museumification.

KEYWORDS: Roland Barthes, Myth-Decoding, Ideological Function, Traditional Clothing, Boyer-Ahmadi Lurs, Bakhtiari Lurs.

دوفصلنامه(نشریه) علمی مطالعات برنامه‌ریزی قلمرو کوچ‌نشینان
شاپای الکترونیکی 0530- 2821
www.jsnap.ir

دوره ۶، شماره ۱ (پیاپی ۱۱)، بهار و تابستان ۱۴۰۵، صص. ۱۶۱-۱۷۶
DOI: 10.22034/jsnap.2026.603820.1149

مقاله پژوهشی

اسطوره‌گشایی از پوشاک مردانه: خوانشی بارتی از پوشاک لرهای بویراحمدی و بختیاری

سیده آمنه منصوری‌مهریان [۱]، علی زارعی [۲*]، قاسم قانونی [۳]

۱. دانش آموخته کارشناسی‌ارشد هنراسلامی (گرایش مطالعات تاریخی هنر اسلامی)، دانشکده هنر، دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران.

۲. دانشیار گروه باستان‌شناسی، دانشکده هنر، دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران.

۳. دانشجوی کارشناسی‌ارشد باستان شناسی (گرایش دوران تاریخی)، دانشکده هنر، دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران.

* نویسنده مسئول، Email: zareie@birjand.ac.ir

تاریخ دریافت: ۲۷ اردیبهشت ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۲۸ تیر ۱۴۰۵

چکیده

مقدمه: پوشاک سنتی مردان بویراحمدی و بختیاری در دوران معاصر از کارکرد روزمره فاصله گرفته و به نظامی از نشانه‌های نمادین در مناسک بدل شده است. این دگردیسی، پیامدهایی برای برنامه‌ریزی فرهنگی و مدیریت میراث عشایری دارد. با این حال، پژوهش‌های پیشین در حوزه پوشاک این اقوام، عمدتاً رویکردی توصیفی و موزه‌ای داشته و از تحلیل سازوکارهای پنهان و ایدئولوژیک لباس در دوران معاصر غافل مانده‌اند؛ همین خلأ تحلیلی، ضرورت انجام پژوهش حاضر را فراهم می‌نماید.

هدف: هدف این پژوهش، واکاوی انتقادی فرایندی است که طی آن، معانی فرهنگی به اسطوره‌هایی ایدئولوژیک بدل شده و امر تاریخی برای توجیه ساختارهای اجتماعی، طبیعی‌سازی می‌شود. از منظر برنامه‌ریزی قلمرو، این پژوهش به سیاست‌گذاران فرهنگی در شناخت سازوکارهای هویت و مدیریت پایدار میراث عشایری کمک می‌کند. پژوهش حاضر با رویکرد نشانه‌شناختی و تکیه بر نظریه «اسطوره» رولان بارت، در پی پاسخ به این پرسش است که چگونه نظام پوشاک سنتی مردان لر، معانی ایدئولوژیک را تولید، پنهان و به‌مثابه امری طبیعی نمایش می‌دهد؟

روش‌شناسی: روش پژوهش کیفی و از نوع کاربردی است که مبتنی بر تحلیل نشانه‌شناختی انتقادی است. داده‌ها به‌صورت کتابخانه‌ای و میدانی گردآوری شده است. جامعه آماری شامل پوشاک سنتی مردان کهگیلویه و بویراحمد و چهارمحال و بختیاری است. حجم نمونه ۸ جزء اصلی پوشاک در هر دو منطقه است که به‌صورت هدفمند انتخاب شده‌اند. تجزیه و تحلیل بر اساس مدل دو سطحی رولان بارت انجام شده است.

قلمرو جغرافیایی: قلمرو پژوهش، دو منطقه فرهنگی لُرنشین در غرب و جنوب‌غرب ایران است؛ استان کهگیلویه و بویراحمد و استان چهارمحال و بختیاری. این دو منطقه با وجود اشتراکات زبانی و فرهنگی، دارای تمایزات پوششی معناداری هستند.

یافته‌ها و بحث: نظام پوشاک لری از طریق «اسطوره‌سازی»، تاریخ واقعی زیست عشایری (مانند تمایزات طبقاتی یا وارداتی بودن پارچه شلوار دبیت) را به حاشیه رانده و مفاهیمی چون «مردانگی ذاتی»، «همزیستی هارمونیک با طبیعت» و «سنت تغییرناپذیر و ازلی» را به‌عنوان حقایق طبیعی بازتولید می‌کند. این اسطوره‌سازی، هویت عشایری را از پویایی تاریخی‌اش تهی ساخته و به تصویری موزه‌ای تبدیل می‌کند.

نتیجه‌گیری: پوشاک مردانه در وضعیت کنونی، نه بازمانده‌ای تاریخی، بلکه سازوکاری فعال است که با طبیعی‌سازی تاریخ، به ابزاری برای مقاومت هویتی و پنهان‌سازی تضادهای اجتماعی بدل شده است. از منظر برنامه‌ریزی قلمرو، شناخت این سازوکارها به طراحی سیاست‌های فرهنگی مبتنی بر پویایی هویت عشایری (به‌جای موزه‌ای کردن آن) کمک می‌کند.

کلیدواژه‌ها: رولان بارت، اسطوره‌شناسی، ایدئولوژیک، پوشاک سنتی، لرهای بویراحمد، لرهای بختیاری.

مقدمه

تحلیل انتقادی پوشاک سنتی، پیش از هر چیز مستلزم فاصله گرفتن از نگاه نوستالژیک و موزه‌ای به لباس است. آنچه در این پژوهش اهمیت دارد، نه ثبت و توصیف اجزای ظاهری پوشاک، بلکه کشف سازوکارهایی است که آن را به رسانه‌ای برای انتقال معانی پنهان بدل می‌کند. هر نظام پوششی، پیش از آنکه پاسخ به ضرورت‌های اقلیمی و معیشتی باشد، در بستری از روابط اجتماعی و ساختارهای فرهنگی شکل می‌گیرد.

پوشاک، فراتر از کارکرد اولیه خود به‌عنوان محافظی در برابر عوامل طبیعی، یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های مرتبط با هویت است که با دیگر عناصر فرهنگی ارتباطی تنگاتنگ دارد (الهی، ۱۳۸۹: ۴). لباس همانند زبان، نظامی از نشانه‌هاست که بدون نیاز به کلام، هویت قومی، جایگاه اجتماعی، ارزش‌های فرهنگی و منزلت فردی را بازنمایی می‌کند (القاصی، ۱۳۹۹: ۱). در این میان، پوشاک سنتی به دلیل پیوند عمیق با تاریخ، جغرافیا و شیوه‌های زیست یک جامعه، از اهمیتی مضاعف برخوردار است. این نوع پوشش، در تقابل با اصل «ناپایداری» و تغییر مداوم در پوشاک مدرن، برآمده از «ثبات» جامعه سنتی است و اصولی تعریف شده را بازتاب می‌دهد که شاکله هویت جمعی یک گروه را شکل می‌دهند (یاسینی، ۱۳۹۵: ۵۵–۵۸). پوشاک سنتی مردان بختیاری و بویراحمدی، نمونه‌ای برجسته از این نظام فرهنگی است که تجسمی از انطباق با زیست‌بوم کوهستانی و بازتابی از ساختارهای اجتماعی و هویت جمعی آنان است.

با این حال، در دوران معاصر، این نظام پوششی دچار یک دگردیسی بنیادین شده است. تحت تأثیر عواملی چون سیاست‌های یکسان‌سازی و هنجارهای مسلط جامعه شهری، پوشاک سنتی مردان در بسیاری از موقعیت‌ها، به‌ویژه در محیط‌های شهری، کارکرد اصلی و روزمره خود را از دست داده و بیشتر به موقعیت‌های خاص و آیینی (مانند جشن‌ها) محدود شده است. البته این تغییر یکسان و مطلق نیست؛ در برخی مناطق روستایی و ییلاقی، پوشاک سنتی همچنان به‌طور روزمره استفاده می‌شود و در کنار پوشش مدرن و عمومی قرار می‌گیرد. بنابراین، آنچه با آن روبه‌رو هستیم، نه حذف کامل پوشاک سنتی، بلکه نوعی هم‌زیستی و تلاقی آن با سبک پوشش مدرن است که در محیط‌های شهری بیشتر و در مناطق روستایی کمتر به چشم می‌خورد. این چرخش نسبی کارکردی، یک فرایند خنثی نیست؛ بلکه لحظه‌ای است که در آن، لباس در بسیاری از موقعیت‌ها از یک ابزار کاربردی به یک گفتار اسطوره‌ای بدل می‌شود. به بیان دیگر، این پوشاک از معنای صریح و تاریخی خود تهی گشته و آماده پذیرش مفاهیم ایدئولوژیک جدیدی چون اصالت قومی، مردانگی طبیعی یا سنت ابدی می‌شود. این فرایند، یعنی تبدیل یک امر تاریخی و فرهنگی به یک حقیقت طبیعی و ذاتی، دقیقاً همان چیزی است که رولان بارت آن را «اسطوره‌سازی» می‌نامد. مسئله اصلی اینجاست که اکثر خوانش‌های موجود از این پوشاک، رویکردی توصیفی، موزه‌ای و گاه نوستالژیک دارند که صرفاً بر زیبایی‌شناسی یا کارکردهای آشکار آن تمرکز کرده‌اند. این نگاه تقلیل‌گرا، از درک کارکردهای پنهان و ایدئولوژیک لباس در دوران معاصر غافل مانده است.

پژوهش حاضر، با درک این خلأ تحلیلی، پوشاک مردان بختیاری و بویراحمدی را نه به‌عنوان یک شیء موزه‌ای، بلکه به‌مثابه یک متن قابل خوانش در نظر می‌گیرد. این پژوهش با کاربست روش اسطوره‌شناسی رولان بارت و با هدف واکاوی انتقادی فرایندی که طی آن، معانی فرهنگی به اسطوره‌هایی ایدئولوژیک بدل شده و امر تاریخی برای توجیه ساختارهای اجتماعی، طبیعی‌سازی می‌شود، در پی پاسخگویی به این دو پرسش است: ۱. چگونه نظام پوشاک سنتی مردان بویراحمدی و بختیاری، از طریق سازوکارهای اسطوره‌شناختی، معانی ایدئولوژیک را تولید، پنهان و به‌مثابه امری بدیهی و طبیعی به نمایش می‌گذارد؟ ۲. اجزای اصلی پوشاک مردانه در سطح دلالت صریح چه معانی کارکردی و فرهنگی اولیه‌ای دارند؟

نوآوری پژوهش در آن است که برای نخستین بار، کلیت نظام پوشاک مردان لر (بویراحمد + بختیاری) را با مدل دو سطحی بارت اسطوره گشایی می‌کند. این رویکرد، راه را برای عبور از مطالعات توصیفی و کارکردی و ورود به تحلیل‌های عمیق‌تر ایدئولوژیک در حوزه مطالعات پوشاک و فرهنگ بومی هموار می‌سازد. پژوهش حاضر نشان می‌دهد که لباس، نه صرفاً بازتاب واقعیت، بلکه سازنده واقعیت است و از این منظر، گامی فراتر از مطالعات پیشین برمی‌دارد. در دهه‌های اخیر، سیاست‌های توسعه و اسکان عشایر، ساختارهای اجتماعی و فرهنگی آنان را دچار تحولات بنیادین کرده است. یکی از پیامدهای این تحولات، دگردیسی نظام نشانه‌ای پوشاک از یک ابزار کارکردی به یک نماد آیینی و هویتی است. درک این دگردیسی، برای برنامه‌ریزی فرهنگی پایدار در قلمروهای عشایری ضروری است؛ زیرا سیاست‌گذاران را از خطر موزه‌ای کردن هویت و تهی کردن فرهنگ از پویایی تاریخی آگاه می‌سازد.

پیشینه پژوهش

بررسی پژوهش‌های پیشین نشان می‌دهد که مطالعات در حوزه پوشاک مردان بویراحمدی و بختیاری، مسیری از توصیف صرف به سمت تحلیل‌های نظری را طی کرده‌اند. مرور این آثار به ترتیب زمانی، جایگاه و ضرورت پژوهش حاضر را آشکار می‌سازد.

منصوری مهریان، پایدارفرد و فخر (۱۴۰۴) در مقاله «تحلیل نشانه‌شناختی کاربرد رنگ در لباس و دست‌بافته‌های عشایر بویراحمد بر اساس نظریه سپهر نشانه‌ای یوری لوتمان»، که مستخرج از پایان‌نامه منصوری مهریان (۱۴۰۲) با عنوان «بررسی کاربرد رنگ در فرهنگ و هنر عشایر بویراحمد (مطالعه موردی: لباس و دستبافته)»، هر دو با کاربست نظریه سپهر نشانه‌ای یوری لوتمان و با تمرکز مشترک بر لباس و دست‌بافته‌های عشایر بویراحمد، به تحلیل رنگ به‌مثابه یک نظام نشانه‌ای فرهنگی پرداختند. این دو پژوهش در یک راستا و با رویکردی مشترک، با تبیین پیوند میان عناصر بصری و معناهای فرهنگی در بستر زیست عشایری، بر رمزگشایی کدهای فرهنگی متمرکز بودند. Gorunović (2024) در مقاله « Channels of Iranian Pastoral Nomads on the YouTube Network: Video Narratives of the Life of the Lori (Lur) Bakhtiari Tribal People and Ethnic Group »، با تحلیل کیفی ویدئوهای یوتیوب کانال‌های عشایر لر بختیاری، به بازنمایی پوشاک سنتی مردان در زندگی روزمره و آیین‌های این جامعه پرداخته است. او با اشاره به شلوار گشاد (دبیت) به‌عنوان شاخص‌ترین جزء پوشاک مردانه لر بختیاری و همچنین تأکید بر تداوم استفاده از پوشاک سنتی مردانه در کنار پوشش مدرن، نشان می‌دهد که این پوشاک نه‌تنها کارکرد حفاظتی و اقلیمی خود را حفظ کرده، بلکه به‌مثابه نشانه‌ای برای بازنمایی هویت قومی و تبلیغ فرهنگی گروه لر بختیاری در رسانه‌های نوین عمل می‌کند. عباسی نصرآباد سفلی، راسخ و کریمی (۱۴۰۰) در مقاله «تأثیر سیاست عشایری دودمان پهلوی بر ساختار اجتماعی سیاسی قوم لر بویراحمد»، نشان دادند که سیاست‌های پنج‌گانه پهلوی (اسکان عشایر، خلع سلاح، نظام وظیفه، پوشش متحدالشکل و اصلاحات ارضی) موجب تضعیف ساختار سنتی ایلی، کاهش اقتدار خوانین و تغییر مناسبات اجتماعی و اقتصادی عشایر لر شد. این پژوهش به‌طور خاص تأکید کرد که سیاست پوشش متحدالشکل، با هدف حذف نمادهای هویتی مانند لباس محلی، با مقاومت شدید عشایر به‌عنوان دفاع از هویت قومی مواجه شد. Noroozi (2021) در مقاله « The Tangible and Intangible Heritages of Iranian Nomads: the Touristic Potential of Pastoral Nomadism»، با بررسی میراث ملموس و ناملموس عشایر ایران، پوشاک سنتی را در کنار آیین‌ها، صنایع دستی و «کوچ» به‌عنوان یکی از جاذبه‌های گردشگری و میراث فرهنگی عشایر معرفی می‌کند و بر نقش آن در بازنمایی هویت قومی (به‌ویژه در میان اقوام لر و بختیاری) تأکید دارد. القاصی (۱۳۹۹) در مقاله «بررسی تغییرات بالاپوش مردان بختیاری در دوران معاصر»، به بررسی تغییرات چهار نوع بالاپوش مردان بختیاری (قبا، سرداری، شوال و چوقا) در یک قرن اخیر پرداخته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که پوشش‌هایی مانند قبا و سرداری که مختص طبقات اعیان بوده، به‌تدریج جای خود را به چوقا داده‌اند که امروزه به‌عنوان پوشش فراگیر و نمادین در بین تمامی مردان بختیاری، به‌ویژه در مناطق عشایری مورد استفاده قرار می‌گیرد. اصغری لفمجانی و نسیمی (۱۳۹۷) در مقاله «واکاوی تغییرات نسلی در سبک زندگی جامعه عشایری (مطالعه موردی: طایفه بایاری، استان کهگیلویه و بویراحمد)»، به بررسی تغییرات گسترده در مؤلفه‌های سبک زندگی از جمله پوشاک بین دو نسل قبل و بعد از انقلاب پرداختند. یافته‌های آنان نشان داد که پوشاک سنتی در نسل جدید جای خود را به پوشش شهری و مد روز داده و استفاده از آن عمدتاً به مراسم خاص محدود شده است. حاجب، پورباقی و پیوندی (۱۳۹۰) در مقاله «مطالعه پوشاک سنتی قوم بختیاری و استفاده از مشخصه‌های آن در طراحی لباس‌های ایرانی–اسلامی»، به بررسی نقش پوشاک به‌عنوان یک نظام ارتباطی فرهنگی و نمادین در جامعه می‌پردازد. نویسندگان با تمرکز بر قوم بختیاری، به تحلیل اجزای پوشاک سنتی آن‌ها پرداخته و ویژگی‌های نمادین، کاربردی و زیبایی‌شناختی آن را برمی‌شمارند. مجابی و فنایی (۱۳۸۸) در مقاله «عبا بافی بهبهان»، بیان می‌کند که عباهای تولیدی در بهبهان به دو نوع اصلی چقه (نوع ضخیم و زمستانی) و حله (نوع نازک و تابستانی) تقسیم می‌شوند که از پشم دست‌ریس و با رنگ‌های طبیعی مانند حنا و پوست بلوط تولید می‌شوند. این پژوهش به تشریح جزئیات فنی بافت عبا، مواد اولیه و اصطلاحات محلی این صنعت پرداخته و اشاره می‌کند که عباهای بهبهان، به‌ویژه نوع «چقه» آن، از نظر تاریخی و کارکردی شباهت زیادی به «چوقا» در پوشش بختیاری دارد. احمدی‌آنزان (۱۳۸۸) در مقاله «چوقا؛ پوشاک سنتی بختیاری»، به بررسی جامع این پوشش، مراحل تولید و تحلیل ارزش‌های نمادین و فرهنگی آن پرداخت. مگبن (۱۳۸۷) در کتاب «با من به سرزمین بختیاری بیایید»، به توصیف لباس بختیاری و تفاوت آن با دیگر لباس‌های ایرانی پرداخته است. لایارد (۱۳۷۶) در کتاب «سفرنامه لایارد یا ماجراهای اولیه در ایران»، به بیان مشاهدات خود درمورد فرهنگ، آداب و رسوم، پوشش، زیورآلات و آرایش بختیاری‌ها پرداخته است.

در حوزه مطالعات بارتی، عموئیان و نامور مطلق (۱۴۰۱) در مقاله «نشانه‌شناسی عروسک باربی با اسطوره‌شناسی‌های رولان بارت»، به تحلیل نشانه‌شناختی عروسک باربی با استفاده از نظریه اسطوره بارت پرداختند. آنان دریافتند که باربی از طریق فرایند اسطوره‌سازی، پیام‌های ضمنی مصرف‌گرایی، تقویت سرمایه‌داری و القای الگوهای زیبایی را به مخاطب انتقال می‌دهد. شرف‌الدین و شفق (۱۴۰۰) در مقاله «رویکردی تحلیلی به اسطوره‌شناسی رولان بارت»، به تحلیل نظام نشانه‌شناختی بارت پرداختند. در این پژوهش نشان داده شد که بارت با تکیه بر آرای سوسور و دورکیم، اسطوره را نه به‌مثابه روایت افسانه‌ای، بلکه به‌عنوان سازوکاری ایدئولوژیک برای طبیعی‌نمایی امور تاریخی–اجتماعی و تثبیت گفتمان بورژوازی بازتعریف می‌کند.

مرور پژوهش‌های پیشین نشان می‌دهد که مطالعات انجام شده در حوزه‌های توصیفی، جامعه‌شناختی و نشانه‌شناختی باقی مانده‌اند. با این حال، خلأ یک تحلیل مبتنی بر اسطوره‌شناسی رولان بارت که چگونگی تبدیل شدن لباس به یک گفتار اسطوره‌ای را تبیین کند، همچنان پابرجاست. اکثر پژوهش‌ها لباس را بازتاب واقعیت می‌دانند، حال آنکه رویکرد بارتی این پژوهش، نشان می‌دهد لباس چگونه واقعیت را برمی‌سازد.

مبانی نظری

انتخاب چارچوب نظری در هر پژوهش کیفی، تابعی از جنس مسئله و سطح تحلیلی است که پژوهشگر به دنبال آن است. از آنجا که پوشاک در این پژوهش نه به‌عنوان یک شیء مادی، بلکه به‌مثابه یک نظام نشانه‌ای مورد پرسش قرار می‌گیرد، نیازمند نظریه‌ای است که بتواند از سطح معنای صریح عبور کرده و لایه‌های پنهان و ایدئولوژیک معنا را آشکار سازد. نظریه اسطوره رولان بارت، با تکیه بر نظام دلالتی دو سطحی و مفهوم «طبیعی‌سازی»، دقیقاً همین ابزار تحلیلی را فراهم می‌آورد.

رولان بارت، با تکیه بر مفروضات خود، و با بهره‌گیری از افکار سایر نظریه‌پردازان، به بسط و ارتقا نظام دلالتی سوسور پرداخته است (شرف‌الدین و شفق، ۱۴۰۰: ۲۰). او با اقتباس چارچوب دوگانه و تقابلی از زبان‌شناسی ساختاری (۱– زبان و گفتار[1]؛ ۲– دال و مدلول[2]؛ ۳– محور هم‌نشینی و نظام[3] ، ۴– دلالت صریح و ضمنی[4]) ابزاری برای تحلیل نظام‌های نشانه‌ای غیرزبانی فراهم آورد (Barthes, 1964: 2). در این راستا، اسطوره در کانون توجه بارت قرار می‌گیرد.

بارت در دوره اولیه خود، به‌عنوان «اسطوره‌شناس–نشانه‌شناس»[5] علیه «شبه‌طبیعت»[6] فرهنگ می‌جنگید؛ یعنی می‌کوشید اسطوره‌ها را رمزگشایی کند و نشان دهد که آنچه «طبیعی» و «بدیهی» به نظر می‌رسد، در واقع برساخته‌ای فرهنگی و تاریخی است (Oxman, 2010: 71). این رویکرد، همان «اسطوره‌گشایی» است که در پژوهش حاضر به کار گرفته می‌شود.

اسطوره که در قدیم به پنداشت‌های افسانه‌ای و غیرواقعی اشاره داشت، از دید بارت، ابزاری معاصر برای تحلیل حقایق عالم انسانی است؛ گویی این حقایق، جنبه‌ای اسطوره‌ای یافته‌اند که تنها با تحلیل اسطوره شناسانه قابل بازشناسی است (شرف‌الدین و شفق، ۱۴۰۰: ۸). بارت اسطوره را به‌مثابه نوعی گفتار[7] تعریف می‌کند و تأکید دارد که اسطوره یک نظام ارتباطی و یک شیوه از دلالت است، نه یک مفهوم یا ایده. از این‌رو برای اسطوره محدودیت‌های شکلی وجود دارد، نه محدودیت‌های جوهری. در نتیجه، هر چیزی می‌تواند اسطوره باشد (بارت، ۱۳۸۰: ۸۵). او با تکیه بر نظریات سوسور، اسطوره را یک نظام نشانه‌شناختی مرتبه دوم معرفی می‌کند (همان، ۹۱–۹۲) که بر پایه یک نظام اولیه زبانی استوار است. این ساختار دو سطحی، مکانیسم اصلی اسطوره‌سازی را آشکار می‌سازد:

سطح اول: دلالت صریح و زبانی (ابژه– نظام زبانی سوسوری). این سطح، که بارت آن را زبان می‌نامد، از پیوند مستقیم دال و مدلول شکل گرفته و به یک نشانه با معنای مستقیم و عینی می‌انجامد (بارت، ۱۳۸۶: ۳۸). این نشانه اولیه، ماده خام اسطوره است که به محض آنکه به چنگ اسطوره می‌افتد به کارکرد دلالت کننده محض فروکاسته می‌شود (بارت، ۱۳۸۰: ۹۱). اما نکته مهم در این سطح، سازوکار «طبیعی‌سازی» است؛ به این معنا که سطح دلالت صریح در یک تصویر یا پدیده، سطح دلالت ضمنی را چنان «طبیعی» جلوه می‌دهد که گویی معنای فرهنگی، در دل خود واقعیت آن نهفته است. به بیان دیگر، دلالت صریح، «معصومیت» معنای ضمنی را تأمین می‌کند و نشانه‌های فرهنگ را به‌عنوان اموری طبیعی و ازلی بازنمایی می‌کند (Oxman, 2010: 74).

---

1. Language and Speech
2. Signified and Signifier
3. Syntagm and System
4. Denotation and Connotation
5. mythologist-semiologist
6. pseudo-physis: شبه‌طبیعت؛ یعنی آنچه طبیعی و بدیهی به نظر می‌رسد اما در واقع برساخته‌ای فرهنگی و تاریخی است (Oxman, 2010: 71).
7. Speech

بارت این «معصومیت» را محصول «تهی‌سازی» تصویر از دلالت‌های ضمنی می‌داند: از آنجا که دلالت صریح هم «تهی‌کننده» و هم «کافی» است، از نظر زیبایی‌شناختی می‌تواند به‌عنوان نوعی «حالت عدن» تصویر تلقی شود؛ تصویری که از دلالت‌های ضمنی پاک شده باشد، به‌طور رادیکال عینی و در نهایت، «معصوم» می‌شود (Barthes, 1977: 277).

سطح دوم: دلالت ضمنی و اسطوره (فرازبان). این سطح، نظام اسطوره‌ساز است که در آن درباره زبان اولی سخن گفته می‌شود (بارت، ۱۳۸۶: ۳۸). برای تشریح این فرایند، بارت فرمول مشهور سوسور یعنی «دال- مدلول- نشانه» را به فرمول «معنا- شکل، مفهوم، دلالت» تغییر داده است. مفهومی که از دال گرفته می‌شود مدلول نام گرفته و ترکیب آن‌ها دلالت است. بارت، برای اینکه نقش فرهنگ و اجتماع را در سطح دوم پررنگ کند، دال دلالت ثانویه را مرکب از معنا و شکل ملاحظه کرده است (شرف‌الدین و شفق، ۱۴۰۰: ۲۰) (شکل ۱).



شکل ۱. مراحل دلالت پردازی تشکیل نشانه/اسطوره (بارت، ۱۳۸۶: ۳۸)

از «معنا» به «شکل» (دال نظام دوم): آنچه در نظام نخست «نشانه» است، در اینجا «معنا» نامیده می‌شود. معنا به‌عنوان پل ارتباطی میان این دو نظام عمل می‌کند. این «معنا» سپس به «شکل» بدل می‌گردد، یعنی به‌جایگاه دال نظام دوم منتقل می‌شود.

هنگامی که معنا به شکل تبدیل می‌شود، تاریخ‌مندی و غنای خود را از دست می‌دهد و به‌صورت فقیر شده درمی‌آید (بارت، ۱۳۸۶: ۴۹). اما بارت تأکید می‌کند که شکل معنا را نمی‌زداید، فقط آن را فقیر و دور می‌سازد. معنا مانند ذخیره‌ای بس کم‌دوام از تاریخ باقی می‌ماند. همین بازی جالب قایم‌موشک میان معنا و شکل، ویژگی اصلی اسطوره را می‌سازد (همان، ۴۲). به همین دلیل، «معنا غایب ولی پر است» و «شکل، تهی ولی حاضر است» (همان، ۴۹). بارت نسبت معنا و شکل را به نسبت شیشه اتومبیل، با منظره بیرون تشبیه کرده است: «من گاهی وقت‌ها می‌توانم توجهم را به شیشه معطوف کنم و منظره را در زمینه قرار دهم و گاهی برعکس (شرف‌الدین و شفق، ۱۴۰۰: ۲۰).

از «شکل» و «مفهوم» به «دلالت» (اسطوره نهایی): این «شکل» تهی‌شده، با مدلول نظام دوم که بارت آن را مفهوم می‌نامد، پیوند می‌خورد.

مفهوم یک ایده انتزاعی نیست، بلکه کاملاً مشخص، تاریخی و قصدمند است و به‌مثابه نبض خود اسطوره عمل می‌کند (بارت، ۱۳۸۶: ۴۲). در نهایت، حاصل ترکیب شکل و مفهوم، دلالت یا همان اسطوره است (بارت, ۱۳۸۰: ۹۳). بارت تصریح می‌کند که فرم اسطوره یک نماد نیست، زیرا بیش از آن از حضور بهره دارد که به چیزی غایب ارجاع دهد؛ بلکه به‌صورت تصویری زنده، خودبه‌خودی و معصومانه جلوه می‌کند تا مفهوم ایدئولوژیک خود را به ما تحمیل کند (بارت، ۱۳۸۶: ۴۲). این نظام دلالتی می‌تواند تا بی‌نهایت ادامه یابد (شرف‌الدین و شفق، ۱۴۰۰: ۲۰).

کارکرد نهایی اسطوره از طریق همین سازوکار پیچیده محقق می‌شود: «اسطوره تاریخ را به طبیعت بدل می‌کند» (بارت، ۱۳۸۰: ۱۰۵). اسطوره پیچیدگی کنش‌های انسانی را محو کرده، به آن‌ها سادگی جوهرها را اعطا می‌کند و جهانی را سازمان می‌دهد که بری از هر نوع تضاد و ژرفاست. به نظر می‌رسد که چیزها فی‌نفسه دارای معنایی هستند. این فرایند، کنشی ایدئولوژیک است. بارت اسطوره را «گفتاری سیاست زدوده» (همان، ۱۱۷) و ابزاری در خدمت ایدئولوژیک طبقه حاکم، به‌ویژه بورژوازی می‌داند که با طبیعی‌سازی حقایق تاریخی-اجتماعی، آن‌ها را امری گریزناپذیر و جاودانه جلوه می‌دهد تا نیات خود را پنهان سازد و روابط قدرت موجود را توجیه و تثبیت کند (بارت، ۱۳۸۶: ۷۳). از این‌رو اسطوره همواره سرقت زبانی است (بارت، ۱۳۸۰: ۱۰۷).

در برابر این فرایند، «اسطوره‌شناس» قرار دارد؛ کسی که اسطوره را رمزگشایی می‌کند و تحریف را می‌فهمد (بارت، ۱۳۸۰: ۱۰۳). اسطوره‌شناس همچنین خود را از تمامی مصرف‌کنندگان اسطوره جدا می‌سازد و این امر مسئله کم‌اهمیتی نیست. اگر این جدایی مربوط به بخشی از مردم می‌شد ایراد چندانی نداشت. اما زمانی که اسطوره تمام مردم را در بر می‌گیرد، اسطوره‌شناس اگر

بخواهد اسطوره را آزاد کند باید از تمامی جمعیت بیگانه شود (همان، ۱۳۰). این چارچوب نظری، ابزاری دقیق برای واکاوی لایه‌های پنهان معنا در پدیده‌های فرهنگی و افشای سازوکارهای ایدئولوژیک آن‌ها فراهم می‌آورد.

در نهایت، بارت در آثار متأخر خود، از «علم نشانه‌شناسی» به سمت «ارزش‌گذاری» حرکت می‌کند؛ یعنی به جای پرسش «این چه معنایی دارد؟»، می‌پرسد «این برای من چه ارزشی دارد (Oxman, 2010: 82). این چرخش، به اسطوره‌شناس امکان می‌دهد تا فراتر از رمزگشایی صرف، به «تأثر» و «ارزش» پدیده‌های فرهنگی نیز توجه کند. در پژوهش حاضر نیز اسطوره‌گشایی پوشاک لر، نه صرفاً یک تحلیل سرد نشانه‌شناختی، بلکه تلاشی است برای بازتبیین ارزش و اصالت مضامین کهن این پوشاک در برابر خطر فراموشی.

روش‌شناسی

پژوهش حاضر با رویکردی کیفی و از نوع کاربردی و بر اساس روش تحلیل نشانه‌شناختی انتقادی انجام شده است. روش‌های شناسایی و ارزیابی شامل مطالعه کتابخانه‌ای (کتب، مقالات و اسناد) و میدانی (مشاهده مستقیم، مصاحبه نیمه‌ساختاریافته و عکاسی) است. مواد و وسایل به‌کار رفته شامل منابع مکتوب، مصاحبه با افراد مطلع محلی و مشاهده پوشاک در مراسم و آیین‌هاست. شیوه اجرای پژوهش در سه مرحله انجام شد: گردآوری داده‌ها، سازماندهی آن‌ها در قالب جدول تطبیقی و تعیین سطح اول دلالت، و تحلیل نهایی. جامعه آماری شامل نظام پوشاک سنتی مردان در استان‌های کهگیلویه و بویراحمد و چهارمحال و بختیاری به‌مثابه متن فرهنگی است. حجم نمونه شامل ۸ جزء اصلی پوشاک (کلاه، پیراهن، دلگ، چوقا/چقه، شال، شلوار/دبیت، پاپیچ و گیوه) در هر دو منطقه است که به‌صورت هدفمند انتخاب شده‌اند. بازه زمانی آن سال‌های ۱۴۰۰ تا ۱۴۰۵ را در بر می‌گیرد. در مرحله تحلیل، از روش اسطوره‌شناسی رولان بارت برای رمزگشایی چگونگی تبدیل این معنای صریح به اسطوره و طبیعی‌سازی مفاهیم ایدئولوژیک بهره گرفته شد. نوآوری پژوهش، کاربست همزمان مدل دو سطحی بارت بر کلیت نظام پوشاک مردان لر (بویراحمد+ بختیاری) به‌صورت تطبیقی است که برای نخستین بار امکان مقایسه سازوکارهای اسطوره‌سازی در دو منطقه فرهنگی متفاوت را فراهم می‌آورد.

قلمرو جغرافیایی پژوهش

قلمرو پژوهش، دو منطقه فرهنگی لُرنشین در غرب و جنوب‌غرب ایران است؛ استان کهگیلویه و بویراحمد و استان چهارمحال و بختیاری. از نظر موقعیت و مشخصات محیطی–اکولوژیک، هر دو منطقه در زاگرس مرکزی واقع شده‌اند و از اقلیم کوهستانی سخت با زمستان‌های سرد و تابستان‌های معتدل برخوردارند. کهگیلویه و بویراحمد در دامنه‌های سردسیری و گرمسیری زاگرس و چهارمحال و بختیاری در دامنه‌های شرقی و غربی آن قرار دارد (شکل ۲). از نظر اجتماعی–فرهنگی، این دو منطقه با وجود اشتراکات زبانی (لری) و فرهنگی، دارای تمایزات پوششی معناداری هستند. از نظر اقتصادی، معیشت غالب در هر دو منطقه بر پایه دامداری و کوچروی استوار بوده که با گذار به زندگی شهری، جای خود را به فعالیت‌های خدماتی و کشاورزی داده است. از نظر نهادی–مدیریتی، ساختار سنتی ایلی (خان، کدخدا، طایفه) در دوران معاصر دچار تحول شده و جای خود را به ساختارهای اداری مدرن داده است. از نظر کالبدی–فضایی، الگوی سکونت در هر دو منطقه از سیاه‌چادر و کوچروی به اسکان در روستاها و شهرهای کوچک تغییر یافته است. این دو منطقه به‌عنوان دو متن فرهنگی مستقل، امکان تحلیل تطبیقی سازوکارهای اسطوره‌سازی در نظام پوشاک مردان لر را فراهم می‌آورند.



شکل ۲. موقعیت جغرافیایی محدوده مورد مطالعه (مرکز آمار ایران، ۱۴۰۲) (https://chakadgis.com/download/)

یافته‌ها و بحث

یافته‌های توصیفی

در این بخش، اجزای اصلی پوشاک مردان بویراحمدی و بختیاری به تفکیک بررسی می‌شوند تا معنای سطح اول یا همان «زبان-ابژه» که ماده خام تحلیل اسطوره‌شناختی را تشکیل می‌دهد، مشخص گردد.

پوشاک سنتی مردان کهگیلویه و بویراحمد

پوشاک سنتی مردان کهگیلویه و بویراحمد، که تا پیش از سیاست‌های نوگرایانه دوره پهلوی پوشش غالب منطقه بود، به‌تدریج جای خود را به لباس متعارف شهری داد (جاودان، ۱۳۹۷: ۱۲۵). امروزه کارکرد روزمره خود را از دست داده و عمدتاً به نمادی آیینی در مناسبت‌هایی چون جشن‌ها و عروسی‌ها بدل شده است (شکل ۳ و ۴). این نظام پوششی، که تجسمی از انطباق با زیست‌بوم کوهستانی و نیازهای زندگی عشایری است، از اجزای متعددی تشکیل شده که معنای صریح هر یک در ادامه تبیین می‌شود.



شکل ۳ و ۴. پوشش مردان کهگیلویه و بویراحمد در مجلس عروسی (نگارندگان، ۱۴۰۱)

کلاه نمدی: کلاه نمدی سرپوشی کاسه‌ای شکل و محکم است که از پشم فشرده به رنگ‌های خاکستری یا مشکی تهیه می‌شود. نوع دیگری به نام شب‌کلاه وجود دارد که نرم‌تر بوده و به رنگ خاکستری یا کرم است (جاودان، ۱۳۹۷: ۱۲۶).

پیراهن: پیراهن به‌عنوان زیرپوش ارخالق استفاده می‌شود (کیانی، ۱۳۸۸: ۲۰۳). دارای یقه‌گرد و آستین‌های راسته است و از جلو یا پهلوی گردن با دکمه بسته می‌شود. در گذشته از پارچه‌هایی به رنگ‌های سیاه، سفید یا قرمز استفاده می‌شد (یاوری و سرخوش، ۱۳۹۸: ۷۷)، اما امروزه بیشتر پیراهن‌های ساده و به رنگ سفید یا کرم به کار می‌رود.

دَلگ/اَرخالق: دلگ، لباس اصلی و بلندی است که روی پیراهن پوشیده می‌شود. این پوشش از پارچه‌ای ضخیم (کیانی، ۱۳۸۸: ۲۰۲)، فاقد یقه و دکمه و با فرمی جلو باز طراحی شده (جاودان، ۱۳۹۷: ۱۲۶)، و با دو چاک جانبی، حرکت را برای فرد آسان

می‌سازد. مردان ارخالق را همراه با شال می‌پوشند زیرا هم زیباست و هم محافظ کمر در کارهای سنگین است. ارخالق احتمالاً منشأ از ردای ایران دارد که از زمان تسخیر خاورمیانه توسط اعراب مسلمان رایج شد (کیانی، ۱۳۸۸: ۲۰۲).

جِبَه زناره/چِقَه زناره: جبه بالاپوشی نازک از پشم گوسفند و کرم رنگ است که بلندی آن تا زانو می‌رسد. مشخصه بارز آن، آستین‌های کوتاه و گشاد و فرم جلو باز آن است (جاودان، ۱۳۹۷: ۱۲۵). سبکی، راحتی و جنبه تزئینی آن، سبب شده تا گاهی به‌عنوان جایگزین ارخالق عمل کند. این بالاپوش بر روی پیراهن پوشیده می‌شود و امروزه بیشتر در میان جوانان و گاهی مردان میان‌سال طی مراسم و جشن‌ها رواج دارد (کیانی، ۱۳۸۸: ۲۰۷).

زِناره نواری تزئینی از نخ‌های پشمی رنگارنگ است (کیانی، ۱۳۸۸: ۲۰۷) که برای بستن و محکم نگه داشتن جبه به‌صورت ضربدری بر روی کمر و سینه به کار می‌رود و دو سر آن با منگوله‌هایی به نام «گُنبوُل» تزئین می‌شود (افشارسیستانی، ۱۳۶۸: ۵۵۷). مردان جبه و زناره را اغلب در عروسی‌ها می‌پوشند و در مراسم چوب‌بازی شرکت می‌کنند (کیانی، ۱۳۸۸: ۲۰۷).

شال: پارچه‌ای بلند (حدود ده متر) به رنگ سفید یا کرم است که به دور کمر و بر روی ارخالق پیچیده می‌شود (جاودان، ۱۳۹۷: ۱۲۶). نحوه پیچیدن و گره زدن آن به شیوه‌ای است که علاوه برمحکم کردن لباس، جلوه‌ای تزئینی نیز در قسمت جلوی کمر ایجاد می‌کند. گاهی برای نمایش قدرت، قطار فشنگ در پشت آن قرار می‌گیرد (مجیدی‌کرائی، ۱۳۷۱: ۵۳۴).

شلوار/تنبان: پوششی با فرمی گشاد در قسمت بالا و تنگ‌تر در ناحیه ساق پا است. شبیه پیژامه‌های کردی اما فاقد جیب است (جاودان، ۱۳۹۷: ۱۲۶) و پاچه‌های آن درون پاپیچ قرار می‌گیرد.

پاپیچ: نواری از جنس پشم یا نخ ضخیم است که از قوزک تا زیر زانو به دور ساق پا پیچیده می‌شود و علاوه‌بر پوشاندن پاچه‌های شلوار، نقشی محافظتی، به‌ویژه در فعالیت‌های پرتحرکی چون چوب‌بازی، ایفا می‌کند (کیانی، ۱۳۸۸: ۲۰۷– ۲۰۶).

گیوه/مَلکی: پاپوشی سبک و مقاوم است که با رویه‌ای از جنس پنبه و زیره‌ای از چرم یا پلاستیک فشرده برای اقلیم کوهستانی منطقه کاملاً مناسب است. بخش چرمی پشت پاشنه و نوک تیز تزئین شده، از ویژگی‌های ظاهری آن است.

پوشاک سنتی مردان چهارمحال و بختیاری

پوشاک مردان بختیاری را نمی‌توان تنها مجموعه‌ای از قطعات پارچه و پشم دید؛ این لباس‌ها در بستر زندگی کوهستانی و کوچ‌روی شکل گرفته‌اند و هر جزء آن، پاسخی به یک نیاز اقلیمی یا معیشتی بوده است. با گذار جامعه بختیاری به زندگی شهری، همان اجزا کارکرد اولیه خود را از دست داده و اکنون بیش از پیش به نشانه‌هایی برای بازنمایی هویت و تعلق قومی تبدیل شده‌اند.

پوشاک مردان بختیاری به‌عنوان بخشی از فرهنگ لری، فرمی منحصربه‌فرد است که علی‌رغم تحولات اجتماعی و نفوذ پوشش شهری، ساختار هویتی خود را حفظ کرده است (امیراحمدیان، ۱۳۷۸: ۲۲۱). این نظام پوشش به‌ویژه در اجزایی چون چوقا و شلوار دبیت، به نماد بارز هویت مردان بختیاری بدل شده است (اسدی‌فارسانی، آشوری و داداشی، ۱۳۹۹: ۹۹). مجموعه کامل این پوشش شامل کلاه نمدی، پیراهن، تنبان، سَرداری، شال و گیوه است. در ادامه، معنای صریح هر یک از اجزای این نظام پوششی بررسی می‌شود (شکل ۵ و ۶).



شکل ۵. پوشش بومی مردان بختیاری (مقیمی، ۱۴۰۱)



شکل ۶ .پوشش بومی مرد بختیاری (قنبری، ۱۴۰۱)

کلاه نمدی: این سرپوش که از نمد پشم گوسفند ساخته می‌شود، نمادی از منزلت و جایگاه اجتماعی است. در گذشته، خوانین کلاه سفید و سایرین کلاه مشکی بر سر می‌گذاشتند، اما امروزه رنگ مشکی عمومیت یافته است. این کلاه که کلاه خسروی نامیده می‌شود، فرمی استوانه‌ای دارد و ارتفاع آن می‌تواند بیانگر جایگاه فرد باشد (اسدی‌فارسانی و آشوری، ۱۳۹۸: ۵۲). نوع دیگری به نام شوکله[۱](شب‌کلاه) به رنگ قهوه‌ای و از نمد ضخیم وجود دارد (شاه‌مرادی، ۱۳۶۵: ۵۱۷) که عمدتاً توسط جوانان مجرد و اقشار کم بضاعت‌تر استفاده می‌شود (دیگار، ۱۳۶۹: ۲۴۶). نحوه بر سر گذاشتن کلاه نیز دارای معانی فرهنگی است؛ کج گذاشتن آن می‌تواند نشانه تمایز طایفه‌ای باشد، متمایل کردن به جلو نماد اندوه، و متمایل کردن به عقب برای راحتی در فعالیت‌هایی چون رقص و چوب‌بازی است. در سوگ بزرگان نیز مردان به نشانه عزا، کلاه از سر برداشته و دستمالی سیاه به سر می‌بندند (اسدی‌فارسانی و آشوری، ۱۳۹۸: ۵۴).

چوقا: چوقا شاخص‌ترین بالاپوش مردان بختیاری است که حدود صد سال پیش بین آن‌ها مد شد. قبل از آن مردان بختیاری قبای اَرخالق می‌پوشیدند. این قبا در بیشتر نقاط ایران لباس مردان بود که امروزه منسوخ شده است (احمدی و ربانی، ۱۳۹۳: ۱۴۱). این پوشش بدون آستین و جلوباز، از پشم سفید طبیعی با خطوط عمودی مشکی یا سرمه‌ای بافته می‌شود و بلندی آن تا زانو می‌رسد. چوقا تنها بخش نقش‌دار در لباس مردان بختیاری است.

چوقا در کلیه فصول سال مورد استفاده قرار می‌گیرد. هنگامی که هوا گرم و یا مردان در حال فعالیت هستند، دامن چوقا را از پشت تا کرده و به شانه حایل می‌کنند تا دست و پای آن‌ها را نگیرد. هنگام سرما، چوقا را با بستن شالی در کمر محکم می‌کنند تا مانع نفوذ باد و سرما شود (امیراحمدیان، ۱۳۷۸: ۲۲۳). نحوه بستن شال بر روی آن، جایگاه اجتماعی را مشخص می‌کرد؛ افراد عادی شال را روی چوقا، اما خوانین و کلانتران زیر آن می‌بستند (احمدی و ربانی، ۱۳۹۳: ۱۴۲). نقوش سیاه و سفید آن را نمادی از تقابل خیر و شر (نیکی و بدی) می‌دانند؛ خطوط سفید رو به بالا (نماد نیکی و صعود) و خطوط سیاه رو به پایین (نماد شر و افول) هستند (اسدی‌فارسانی و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۰۳). بافت چوقا عمدتاً بر عهده زنان بختیاری است.

شلوار دبیت: این شلوار از پارچه‌ای به نام دبیت به رنگ مشکی دوخته می‌شود. مشخصه اصلی این شلوار، فرم بسیار گشاد آن است (دیگار،۱۳۶۹: ۲۴۹) که عرض هر پاچه به نیم متر می‌رسد و قسمت کمر آن تنگ و لیفه‌دار است (یاوری و سرخوش، ۱۳۹۸: ۶۹). طرفین شلوار دارای جیب و زیپ برای نگهداری لوازم شخصی است (امیراحمدیان، ۱۳۷۸: ۲۲۴). برای بستن آن، از کمربند چرمی یا شال پارچه‌ای سفید استفاده می‌شود. تنبان تنها بخش پوشاک مردانه است که از یک قرن پیش تاکنون بدون تغییر مانده است (دیگار، ۱۳۶۹:۲۵۳– ۲۵۲). زیر آن، یک زیرشلواری از پارچه‌های نازک راه‌راه پوشیده می‌شود (احمدی و ربانی، ۱۳۹۳: ۱۴۱).

خاستگاه پارچه این شلوار، به شرکت‌های نساجی انگلیسی در کویت بازمی‌گردد که به سفارش حاج علی‌اکبر، تاجر ایرانی، خط تولیدی برای این پارچه با تراکم ۲۲۲٫۵ و آرم مخصوص راه‌اندازی کردند. که در ابتدا عمدتاً توسط خوانین استفاده می‌شد. به دلیل ویژگی‌هایی چون نرمی، نفوذناپذیری در برابر آب و هوا (چون در سرمای کوهستان پوشیده می‌شد)، دوام و عدم نیاز به اتوکشی در میان سایر اقشار نیز محبوبیت یافت. بعدها تولید آن با کیفیت پایین‌تر در هند ادامه پیدا کرد (قنبری: ۱۴۰۴).

پیراهن: پوششی از جنس کتان به رنگ سفید یا رنگی، با آستین راسته، زیر بغلی و یقه‌ای قابل باز و بسته شدن از جلو یا پهلو است (یاوری و سرخوش، ۱۳۹۸: ۶۹). امروزه اغلب به همراه ژاکت و جلیقه و در ترکیب با چوقا پوشیده می‌شود (احمدی و ربانی، ۱۳۹۳: ۱۴۱).

شال: پارچه‌ای که بر روی سرداری می‌بندند و به‌صورت ساده، سفید یا گلدار است (یاوری و سرخوش، ۱۳۹۸: ۷۰). این شال از پارچه‌ای پنبه‌ای به طول ۲/۸۰ متر و عرض ۱/۶۰ متر به دور کمر و روی شلوار بسته می‌شود (دیگار،۱۳۶۹: ۲۵۳). این شال علاوه‌بر کاربرد عملی، جنبه زینتی دارد. گاهی به‌جای آن از کمربندهای چرمی میخی استفاده می‌شود.

سُرداری: لباسی بلند تا میانه ساق است که بر روی پیراهن پوشیده می‌شود. این لباس که از پارچه‌های مرغوب دوخته می‌شود، دارای یقه‌ای ایستاده، کمر تنگ، دامن گشاد، دو جیب در پهلوها، آستین راسته با شکاف سردست است (یاوری و سرخوش، ۱۳۹۸: ۶۹). استفاده از سرداری امروزه تقریباً منسوخ شده و به‌ندرت دیده می‌شود.

گیوه: پاپوشی مقاوم با رویه‌ای از نخ پنبه و تختی ضخیم و چندلایه از نوارهای پارچه‌ای است. نوک و پاشنه آن برای استحکام بیشتر با چرم یا قطعات شاخ تقویت می‌شود (دیگار، ۱۳۶۹: ۲۵۴). در گذشته، گیوه کفش اصلی مردان بود، اما امروزه به دلیل

---

۱. کلاهی نیم‌کره‌ای

گرانی، استفاده از آن کم شده و کاربرد آن عمدتاً به پوشش کامل آیینی محدود شد. در زندگی روزمره، کفش‌های شهری یا گالش جایگزین آن شده است (امیراحمدیان، ۱۳۷۸: ۲۲۵).

پاپیچ: نواری به عرض ده سانتیمتر و طول یک متر است که برای محافظت از ساق پا در برابر آسیب‌های احتمالی در فعالیت‌هایی مانند کوه‌پیمایی، دور ساق پا پیچیده می‌شوند (دیگار، ۱۳۶۹: ۲۵۶).

پس از بررسی تفصیلی اجزای پوشاک در دو منطقه، یافته‌های توصیفی در قالب یک جدول تطبیقی ارائه می‌شود. جدول ۱، ضمن مقایسه جزئیات ظاهری و ساختاری پوشاک مردان بویراحمدی و بختیاری، به تحلیل کارکرد غالب هر جزء در گذشته و وضعیت بقای آن در دوران معاصر می‌پردازد تا زمینه را برای درک دگردیسی این نظام نشانه‌ای از یک امر روزمره به یک نماد آیینی فراهم آورد.

جدول ۱. بررسی تطبیقی جزئیات، کارکرد و وضعیت بقای پوشاک مردان بویراحمدی و بختیاری(منبع: نگارندگان، ۱۴۰۴)

نوع پوشاک	کهگیلویه و بویراحمد	ویژگی‌های صریح/سطح اول دلالت	چهارمحال و بختیاری	ویژگی‌های صریح/سطح اول دلالت	کارکرد غالب (در گذشته)	وضعیت بقا (در دوران معاصر)
پوشش کامل	 (نکوئی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۲۷)	پوشش مرد بویراحمد با چقه زناره و کلاه نمدی	 (یاوری و سرخوش، ۱۳۹۸: ۷۳-۷۴)	پوشش مرد بختیاری با سرداری، کلاه، شال کمر و شلوار دبیت	هویتی/ روزمره	بقا به‌مثابه نماد آیینی. از پوشش روزمره به پوششی برای مناسبت‌های خاص تبدیل شده است.
کلاه	 (یاوری و سرخوش،۱۳۹۸: ۸۱)	نمدی، کاسه‌ای شکل، به رنگ‌های کرم، خاکستری یا مشکی.	 (دیگار، ۱۳۶۹: ۲۴۶)	دو نوع اصلی: کلاه خسروی و شب‌کلاه	هویتی/ منزلتی	بقا به‌مثابه جزء آیینی. به‌عنوان نماد اصلی سرپوش مردانه استفاده می‌شود.
پیراهن	 (یاوری و سرخوش، ۱۳۹۸: ۸۱)	آستین راسته، یقه‌گرد، جلوی گردن یا پهلوی گردن با دکمه بسته می‌شود.	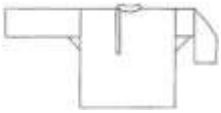 (یاوری و سرخوش، ۱۳۹۸: ۷۲)	جنس کتان، آستین راسته با زیر بغلی، یقه از جلو و گاه از پهلوی گردن بسته می‌شود.	کارکردی	تقریباً منسوخ، اغلب با پیراهن‌های شهری مدرن جایگزین شده است.
شلوار	 (یاوری و سرخوش، ۱۳۹۸: ۸۱)	فاقد جیب، در بالا گشاد و در پایین تنگ‌تر است.	 (دیگار، ۱۳۶۹: ۲۵۱)	شلوار دبیت؛ بسیار گشاد، رنگ مشکی، دارای جیب.	هویتی/ کارکردی	بقا به‌مثابه جزء آیینی. یکی از پایدارترین اجزا که فرم خود را حفظ کرده است.
دلگ و سترہ (سُرداری)	 (نکوئی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۲۷)	نسبتاً بلند، جلو باز، بدون دکمه و یقه، با دو چاک در طرفین،	 (یاوری و سرخوش، ۱۳۹۸: ۷۲)	بلند تا ساق پا. کمر تنگ، دامن گشاد، یقه ایستاده.	منزلتی/ رسمی	تقریباً منسوخ. حتی در پوشش آیینی نیز به‌ندرت دیده می‌شود.

کفش	  (دیگار، ۱۳۶۹: ۲۵۶)	رویه پنبه‌ای، تخت چرمی یا پلاستیکی، نوک تیز با تکه چرم پشت پاشنه.	  (دیگار، ۱۳۶۹: ۲۵۶)	رویه پنبه‌ای. تخت ضخیم از نوارهای پارچه‌ای. نوک تیز با تکه چرم.	کارکردی/ هویتی	بقا به‌مثابه جزء آیینی. عمدتاً در مراسم و برای تکمیل پوشش سنتی استفاده می‌شود.
چوقا و چقه	 (نکوئی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۲۷)	نازک، آستین گشاد و کوتاه، جلو باز، با زناره به‌صورت ضربدری بسته می‌شود.	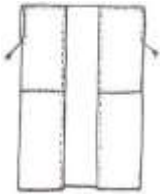 (دیگار، ۱۳۶۹: ۲۴۸)	ضخیم‌تر، بدون آستین، با خطوط عمودی آبی تیره یا مشکی وسفید، جلو باز.	هویتی/ نمادین	بقا به‌مثابه جزء آیینی. شاخص‌ترین نماد هویتی در مراسم
زناره	 (نکوئی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۲۷)	بند پشمی رنگارنگ که به‌صورت ضربدر جبه را در ناحیه کمر و سینه محکم نگه می‌دارد.	ندارد	–	تزئینی/ هویتی	بقا به‌مثابه جزء آیینی (همراه با چقه)
شال کمر	 (نکوئی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۲۶)	برای بستن دلگ، گاهی به شکل نمادین قطار فشنگ در پشت آن قرار می‌گیرد.	 (دیگار، ۱۳۶۹: ۲۵۳)	(برای بستن چوقا یا روی شلوار)، نحوه بستن نشانگر جایگاه اجتماعی	کارکردی/ منزلتی	بقا به‌مثابه جزء آیینی. به‌ویژه در ترکیب با بالاپوش اصلی
پاپیچ	 (نکوئی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۲۸)	نوار پشمی برای محافظت از ساق پا، به‌ویژه در مراسم.		مشابه، مورد استفاده در کوهپیمایی و موقع چوب بازی.	کارکردی/ محافظتی	بقا به‌مثابه جزء آیینی. عمدتاً در موقعیت‌های خاص مانند رقص یا نمایش‌های آیینی استفاده می‌شود.

بررسی تطبیقی پوشاک مردان بویراحمد و بختیاری، بیانگر اشتراکات ساختاری در کنار تمایزات جزئی اما معنادار است. شاکله اصلی هر دو نظام پوششی، برآمده از انطباق با زیست‌بوم خشن زاگرس و پاسخ به نیازهای معیشتی مشترک است؛ چنان‌که استفاده از کلاه نمدی، شلوار گشاد و گیوه در هر دو منطقه، ریشه‌های تاریخی و جغرافیایی یکسانی دارد. با این حال، وجه افتراق و نقطه کلیدی تمایز هویتی، در بالاپوش اصلی آن‌ها نمایان می‌شود: چقه بویراحمد با آستین‌های کوتاه و تزئینات زناره، در برابر چوقای بختیاری با فرم بدون آستین و نقوش نمادین سیاه و سفید. این تفاوت بصری، فراتر از یک سلیقه زیبایی‌شناختی، به‌عنوان شاخص‌ترین نشانه برای تفکیک مرزهای هویتی این دو منطقه عمل می‌کند. نکته قابل تأمل آنکه هر دو نظام پوششی در گذر زمان مسیر مشابهی را طی کرده‌اند: خروج از چرخه مصرف روزمره و تبدیل شدن به یک نماد آیینی که صرفاً در موقعیت‌های خاص برای تأکید بر هویت فرهنگی به تن می‌شود. همین تغییر جایگاه از یک ابزار کاربردی به یک نماد فرهنگی است که زمینه را برای خوانش اسطوره‌شناختی و واکاوی لایه‌های پنهان معنایی فراهم می‌سازد.

یافته‌های تحلیلی- استنباطی

تحلیل پوشاک مردان بویراحمدی و بختیاری در دوران معاصر، تحلیل ابژه‌ای است که از بستر کارکردی و روزمره خود جدا شده است. این لباس که امروزه به‌ندرت و صرفاً در موقعیت‌های خاص و آیینی مانند جشن‌ها، و به تعداد انگشت‌شمار دیده می‌شود، کارکردی متفاوت از گذشته یافته است. در چارچوب نظری رولان بارت، دقیقاً همین غیاب کارکردی است که بستر را برای عملکرد اسطوره مهیا می‌کند؛ زیرا وقتی یک شی از قید ضرورت‌های مادی و استفاده روزمره رها می‌شود، آمادگی بیشتری می‌یابد تا به یک «شکل» برای انتقال مفاهیم ایدئولوژیک تبدیل شود. گذار از «پوشاک کاربردی» به «تن‌پوش نمادین» لحظه‌ای است که لباس از

سطح دلالت صریح خود فاصله گرفته و به‌مثابه یک نظام نشانه‌شناختی ثانویه (اسطوره) عمل می‌کند. در ادامه، چگونگی این فرایند معناسازی در اجزای مختلف پوشاک بررسی می‌شود.

تحلیل اسطوره‌شناختی اجزای پوشاک

۱. سرپوش (کلاه نمدی): سرپوش نمدی اگرچه در هر دو حوزه فرهنگی، نماد هویت مردان است، اما فرایند معناسازی آن مسیرهای متفاوتی را طی کرده تا به اسطوره واحد امروز برسد. کلاه در فرهنگ بختیاری، کارکردی تمایزگذار داشته و در گذشته مرزهای طبقاتی خان/رعیت را ترسیم می‌کرده است. در مقابل، در فرهنگ بویراحمد، عمدتاً ماهیتی حفاظتی و زیستی داشته و به‌عنوان سپری در برابر اقلیم خشن کوهستان عمل می‌کرده است. این ابژه در دوران معاصر دچار دگردیسی معنایی شده و هر دو تاریخ را به نفع یک مفهوم جدید مصادره کرده است. با فروپاشی ساختارهای سنتی، معنای تاریخی پیشین به حاشیه رانده شده یا به تعبیر بارت، فقیر شده‌اند و تنها فرم نمدی به‌عنوان یک شکل تهی شده باقی مانده است. در غیاب ساختارهای پیشین، این فرم تهی‌شده اکنون ظرفیت پذیرش مفهوم جدیدی را یافته است: وحدت و مردانگی ذاتی. در این خوانش سیاست زدوده، تاریخ طبقاتی و کاربرد روزمره از کلاه گرفته شده تا روایتی یکدست و بدون تضاد ارائه شود. بدین ترتیب، کلاه دیگر ابزار گرم و نشانه جایگاه اجتماعی نیست؛ بلکه بخشی از آناتومی بدن مرد لر تعریف می‌شود که گویی ازلی و ابدی است.

۲. بالاپوش (چقه/چوقا): تفاوت اصلی دو نظام پوششی در بالاپوش آن‌ها نمایان می‌شود، اما به نظر می‌رسد هر دو در ساحت اسطوره‌سازی، کارکردی همسو دارند.

در پوشاک بویراحمد، فرم ضربدری زناره بر روی سینه، از کارکرد اولیه خود (بستن و نگه‌داشتن جبه) فراتر رفته و به نشانه‌ای بصری تبدیل شده است. این شکل، مفهوم حمایل نظامی و بدن جنگجو را تداعی می‌کند. در شرایطی که مرد امروزی دیگر درگیر جنگ‌های ایلیاتی نیست، این فرم پوشش به نوعی بازتولید نمادین بدن آماده رزم است. به بیان دیگر، این پوشش کارکردی جبرانی می‌یابد تا اقتدار و سلحشوری کمرنگ در زندگی مدرن را به‌صورت نمادین و از طریق لباس بازسازی کند.

از سوی دیگر، چوقای بختیاری قرار دارد که تحلیل آن پیچیدگی بیشتری دارد. با آنکه شواهد تاریخی نشان می‌دهد چوقا به‌عنوان پوشش فراگیر، پدیده‌ای نسبتاً متأخر (مربوط به قرن اخیر) است، اما در گفتار اسطوره‌ای، این تاریخ‌مندی به نفع طبیعت‌مندی کنار می‌رود. اسطوره با برجسته‌سازی نقوش سیاه و سفید و پیوند دادن آن‌ها به مفاهیم کهن‌الگویی نظیر دوگانه باوری زرتشتی یا نبرد نور و تاریکی، ردپای تاریخ نزدیک این لباس را محو می‌کند. بدین ترتیب، چوقا از یک محصول فرهنگی دارای تاریخ مشخص، به میراثی باستانی و ازلی تغییر ماهیت می‌دهد. این فرایند سبب می‌شود تا هویت بختیاری به‌مثابه حقیقتی ثابت و ریشه‌دار در اعماق تاریخ ایران باستان بازنمایی شود.

احمدی و ربانی (۱۳۹۳: ۱۴۲) بیان کردند که بستن شال روی چوقا مختص عامه مردم و بستن آن در زیر چوقا، نشانگر جایگاه خوانین و کلانتران بوده است. این تمایز موقعیتی، حاوی یک کد اجتماعی است: شال بسته شده روی چوقا با جمع کردن فرم گشاد آن، بدن را برای حرکت، کار و خدمت آماده می‌سازد. در مقابل، بستن شال روی شلوار دبیت (زیر چوقا) با حفظ فرم رها و افتاده چوقا، بدنی را بازنمایی می‌کند که از قید کار فیزیکی رها است و در وضعیت فراغت و فرماندهی قرار دارد. بستن شال خوانین زیر چوقا، خود به پررنگ‌ترین نشانه برای نمایش قدرت تبدیل می‌شود. اگرچه امروزه با کمرنگ شدن ساختارهای طبقاتی، این تمایز در پوشش‌های آیینی کمتر رعایت می‌شود، اما این کد تاریخی نشان می‌دهد که نظام پوشاک بختیاری چگونه توانسته بود مفاهیم انتزاعی رعیت یا خان بودن را در مرئی‌ترین سطح (روی یا زیر چوقا) عینیت بخشد و روابط قدرت را طبیعی سازی کند.

۳. تنبان/دبیت: در بخش پایین‌تنه، تفاوت معناداری در شیوه بازنمایی هویت مشاهده می‌شود. در بویراحمد، تنبان با فرمی جمع و جورتر دیده می‌شود که اگرچه کارکرد اولیه‌اش تسهیل حرکت در محیط کوهستان بوده، اما در تحلیل نشانه‌شناختی، این سهولت فیزیکی به یک ارزش فرهنگی ارتقا یافته است. در واقع، آزادی عمل در این پوشش، اکنون به نمادی برای سبک زندگی رها تعبیر می‌شود که در تقابل با سکون و انقیاد زندگی شهرنشینی قرار می‌گیرد.

شلوار دبیت در پوشش بختیاری، حکایت متفاوتی از فرایند معناسازی است. نکته قابل تأمل در اینجا، فراموشی عمدی خاستگاه پارچه است. پارچه دبیت ماهیتی کاملاً صنعتی و وارداتی دارد، اما نظام نشانه‌شناسی پوشاک توانسته است با پنهان کردن این خاستگاه تجاری، فرم خاص آن (رنگ مشکی و گشادی اغراق‌آمیز) را به‌عنوان حامل معنای اصالت بومی تثبیت کند. گشادی این شلوار که در تضاد آشکار با الگوهای پوششی تنگ مدرن است، به‌مثابه نوعی مقاومت بصری عمل می‌کند؛ گویی فرد با پوشیدن آن و اشغال فضای بصری بیشتر، بر حضور هویتی متمایز خود در برابر یکسان‌سازی فرهنگی تأکید می‌ورزد.

۴. متعلقات (شال، گیوه و پاپیچ): سایر اجزای پوشاک نظیر شال، گیوه و پاپیچ سرنوشتی مشابه یافته‌اند. این اجزا که زمانی کارکردی حیاتی و بیولوژیک داشتند (حمایت از ستون فقرات، کوه‌پیمایی)، اکنون در موقعیت‌های آیینی دچار نوعی تعلیق کارکردی شده‌اند. آن‌ها دیگر برای انجام کار فیزیکی پوشیده نمی‌شوند، بلکه پوشیده می‌شوند تا یادآوری کنند که زمانی بدنی ورزیده و فعال در کار بوده است.

برای مثال، پوشیدن گیوه در محیط شهری یا مراسم جشن، کنشی معطوف به کارکرد نیست، بلکه تلاشی نمادین برای بازسازی پیوند گسسته انسان با طبیعت و زمین است. در این چارچوب، شال و پاپیچ از ابزارهای محافظتی به نشانه‌های بصری تبدیل می‌شوند که بدن کم‌تحرک امروزی را به‌صورت نمادین به بدن توانمند و سخت‌کوش نیاکان پیوند می‌زنند. در واقع، این اجزا باقی‌مانده بر تن، کارکردی نوستالژیک می‌یابند تا خلأهای هویتی ناشی از تغییر سبک زندگی را پر کنند. در مجموع، آنچه در تحلیل این اجزا آشکار شد، فراتر از کارکرد نمادین تک‌تک آن‌هاست: نظام پوشاک لر با «تهی کردن» خود از تاریخ واقعی‌اش (خاستگاه وارداتی دبیت، تمایزات طبقاتی کلاه، تاریخ متأخر چوقا)، به امری «طبیعی» و «معصوم» بدل می‌شود و آمادگی پذیرش مفاهیم ایدئولوژیک را می‌یابد. به این ترتیب، پوشاک لر نه محصول تحولات اجتماعی و تاریخی، بلکه جلوه‌ای از اصالت و سنتی ازلی به نظر می‌رسد.

تحلیل اسطوره‌های کلیدی تولید شده

برآیند تحلیل‌های جزئی پیش‌گفته، شکل‌گیری سه کلان اسطوره است که هویت معاصر مرد لر را صورت‌بندی می‌کنند:

۱. اسطوره مردانگی ذاتی: در این سطح، هم‌نشینی نشانه‌هایی همچون کلاه نمدی (نماد سروری)، شلوار (نماد چابکی) و پاپیچ (نماد استواری)، فراتر از جمع جبری اجزا عمل کرده و روایتی منسجم از جنسیت را می‌سازند. این نظام نشانه‌ای با تهی کردن لباس از کارکردهای صرفاً حفاظتی، مفهوم مردانگی را نه به‌عنوان یک برساخت فرهنگی و تربیتی، بلکه به‌مثابه خصیصه‌ای بیولوژیک، ذاتی و تغییرناپذیر بازنمایی می‌کند. گویی اقتدار و صلابت، ویژگی‌های طبیعی مردان این اقلیم است که لباس تنها آن را آشکار می‌کند، نه اینکه آن را بسازد.

۲. اسطوره سنت تغییرناپذیر و ازلی: اسطوره دوم، تصویر یک سنت بریده از تاریخ است. درباره قدمت چوقا، اتفاق نظر وجود ندارد؛ برخی پژوهش‌ها آن را پدیده‌ای نسبتاً متأخر و مربوط به حدود یک قرن اخیر می‌دانند، در حالی که تفاسیر دیگری بر قدمت کهن‌تر این پوشش و پیوند آن با سنت‌های باستانی تأکید دارند. همین اختلاف و ابهام تاریخی، بستر مناسبی برای اسطوره‌سازی فراهم می‌کند. نقوش سیاه و سفید چوقا، در گفتار اسطوره‌ای به تقابل باستانی خیر و شر ارجاع داده می‌شود و آن را به لباسی ازلی تبدیل می‌کند. به بیان دیگر، اسطوره با نادیده گرفتن اختلاف نظر تاریخی و با برجسته‌سازی پیوند نمادین نقوش با تقابل‌های کهن، چوقا را از یک محصول فرهنگی دارای تاریخ مشخص و محل مناقشه، به میراثی باستانی و ازلی تغییر ماهیت می‌دهد. این فرایند سبب می‌شود تا هویت بختیاری به‌مثابه حقیقتی ثابت و ریشه‌دار در اعماق تاریخ ایران باستان بازنمایی شود؛ حتی اگر شواهد تاریخی درباره قدمت دقیق این پوشش، چنین قطعیتی را تأیید نکند.

شلوار دبیت نیز همین نقش را بازی می‌کند. فرم دبیت نیز طی یک قرن اخیر بدون تغییر بوده است. این ثبات به شاهدی بر اصالت و پایداری فرهنگ تفسیر می‌شود. البته همان‌گونه که اشاره شد، خاستگاه پارچه دبیت وارداتی و صنعتی است و همین امر، تاریخ واقعی آن را از یک محصول بومی و کهن جدا می‌کند؛ اما اسطوره با نادیده گرفتن این خاستگاه وارداتی و با تأکید بر ثبات فرم، آن را به نمادی از اصالت بومی بدل می‌سازد. نتیجه این فرایند، هویتی یکپارچه و جاودانه است که گویی همیشه همین بوده است؛ هویتی که تاریخ واقعی از آن زدوده شده است.

۳. اسطوره همزیستی هارمونیک با طبیعت: سومین مؤلفه، برآمده از مواد اولیه و فرم لباس است. استفاده از پشم گوسفند در کلاه و چوقا/چقه، و طراحی گیوه که کاملاً برای اقلیم کوهستانی مناسب است، در سطح صریح، پاسخی به نیازهای محیطی است. اما در سطح اسطوره‌ای، این عناصر به شکلی برای بیان مفهوم یکی بودن با طبیعت تبدیل می‌شوند. این اسطوره با حذف دشواری‌های واقعی معیشت عشایری و فشارهای تاریخی (نظیر سیاست‌های اسکان)، تصویری آرمان‌شهر گونه و تلطیف شده از زیست ایلیاتی ارائه می‌دهد؛ تصویری که در آن تضاد میان انسان و محیط حذف شده است. آنچه امروز تحت عنوان هارمونی با طبیعت بازنمایی می‌شود، بیش از آنکه بازتاب واقعیت سخت زندگی در زاگرس باشد، بازتاب میل انسان مدرن شهرنشین برای بازگشت به طبیعت است.

تحلیل‌های انجام‌شده نشان می‌دهد که نظام پوشاک مردان در فرهنگ بویراحمد و بختیاری، فراتر از یک ساختار کارکردی یا تزئینی، به‌مثابه سازوکاری پیچیده برای تولید معنا عمل می‌کند. یافته‌های پژوهش (خلاصه شده در جدول ۲) آشکار می‌سازد که

چگونه اجزای پوشاک در گذر از سطح زبان (کارکرد صریح) به سطح اسطوره (دلالت ضمنی)، دچار دگردیسی شده و معانی جدیدی را بارگذاری می‌کنند.

جدول ۲. تحلیل اسطوره‌شناسی پوشاک مردان بر اساس مدل بارت(منبع: نگارندگان، ۱۴۰۴)

ردیف	جزء پوشاک	سطح دلالت صریح (کارکرد اولیه)	فرایند اسطوره‌سازی (حذف و جایگزینی)	سطح دلالت ضمنی (اسطوره نهایی)
۱	چوقا	بالاپوش پشمی با قدمت یک قرن، محافظ سرما.	به حاشیه راندن تاریخ متأخر لباس و برجسته‌سازی نقوش هندسی.	سنت باستانی: پیوند دادن لباس به مفاهیم زرتشتی (خیر و شر) و نمایش هویت به‌عنوان امری ازلی.
۲	چقه و زناره	بالاپوش آستین‌دار با بندهای نگه‌دارنده	جدا شدن از کارکرد فیزیکی و تبدیل به فرم بصری.	مرد جنگجو: بازتولید نمادین بدن آماده به رزم در غیاب جنگ واقعی.
۳	دبیت	شلوار گشاد دوخته شده از پارچه وارداتی	فراموشی و حذف خاستگاه و وارداتی بودن پارچه.	اصالت بومی: طبیعی سازی یک کالای وارداتی به نماد مقاومت فرهنگی و هویت قومی.
۴	کلاه نمدی	محافظ سر؛ در گذشته رنگ آن نشانگر تمایز طبقاتی بود.	حذف تمایزات رنگی و پاک کردن نشانه‌های طبقاتی	وحدت ایلی: ارائه تصویری همگن، بدون تضاد و مبتنی بر برابری از جامعه عشایری.
۵	شال	پارچه بلند برای حمایت از کمر و حمل ابزار	تهی شدن از کارکرد حمل ابزار؛ تبدیل به یک فرم افقی روی کمر.	فتوت و عیاری: نماد کمر بستن برای خدمت و انضباط بدن سنتی.
۶	گیوه	پاپوش نخی مناسب برای سنگلاخ‌های زاگرس.	جدا شدن از بافت جغرافیایی (کوهستان) و استفاده در سطوح صاف شهری.	پیوند با طبیعت: نمایش نوستالژیک از عدم وابستگی به صنعت و اتصال به ریشه.
۷	پاپیچ	نوار ضخیم برای محافظت از ساق پا	از دست دادن ضرورت حفاظتی؛ تبدیل به عنصر زیبایی‌شناختی	بدن ورزیده: طبیعی‌سازی آناتومی مرد عشایر به‌عنوان بدنی که ذاتاً نیرومند و چابک است.

تولید اسطوره‌هایی چون «مردانگی اصیل»، «سنت ابدی» و «همزیستی با طبیعت»، در دوران معاصر که استفاده از این لباس به امری آیینی بدل شده، کارکردهای اجتماعی مشخصی دارد. در زمانه‌ای که هویت‌های محلی تحت فشار جهانی‌شدن و فرهنگ مسلط شهری قرار دارند، این اسطوره‌ها به‌مثابه یک سنگر نمادین عمل می‌کنند و به افراد حس تعلق، اصالت و ثبات می‌بخشند. با این حال، همین فرایند طبیعی سازی، جنبه‌های دیگر واقعیت را پنهان می‌کند: پیچیدگی‌های تاریخی، نابرابری‌های اجتماعی گذشته و چالش‌های زندگی واقعی عشایری، همگی در پس این تصویر اسطوره‌ای محو می‌شوند.

بارت در تحلیل کارکرد نهایی اسطوره تصریح می‌کند که «اسطوره تاریخ را به طبیعت بدل می‌کند» (بارت، ۱۳۸۰: ۱۰۵)؛ اسطوره پیچیدگی کنش‌های انسانی را محو کرده، به آن‌ها سادگی جوهرها را اعطا می‌کند و جهانی را سازمان می‌دهد که بری از هر نوع تضاد و ژرفاست. به نظر می‌رسد که چیزها فی‌نفسه دارای معنایی هستند و این فرایند، کنشی ایدئولوژیک است. لباس از واقعیت کارکردی خود دور می‌شود و به‌عنوان یک خاطره جمعی گزینش شده عمل می‌کند. اسطوره، با انتخاب و حذف بخش‌هایی از تاریخ، یک گذشته ایده‌آل را برمی‌سازد و آن را به‌عنوان میراث به جامعه معاصر عرضه می‌کند. این فرایند را می‌توان موزه‌ای کردن هویت نامید، که هم به حفظ نمادین یک فرهنگ کمک می‌کند و هم آن را از پویایی تاریخی‌اش تهی می‌سازد. در نهایت، این نظام اسطوره‌ای به یک هم‌گویی منجر می‌شود: «مرد بختیاری چوقا می‌پوشد، چون بختیاری است». این گزاره بدیهی‌انگارانه، با مسدود کردن راه هرگونه پرسش تاریخی، ثابت می‌کند که آنچه در این آیین‌ها مصرف می‌شود، نه خود فرهنگ به معنای واقعی آن، بلکه اسطوره فرهنگ است.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف واکاوی سازوکار تولید معنا در نظام پوشاک مردان بویراحمد و بختیاری انجام شد. تحلیل‌ها نشان داد که این نظام نشانه‌ای، فراتر از کارکردهای فیزیکی و حفاظتی، به‌مثابه ابزاری برای طبیعی‌سازی مفاهیم ایدئولوژیک عمل می‌کند. بررسی‌ها آشکار ساخت که اجزای پوشاک در گذر از سطح دلالت صریح به سطح دلالت ضمنی، تهی از معنای تاریخی خود شده و به فرم‌هایی برای حمل مفاهیم جدید تبدیل می‌گردند. در این فرایند، سازوکارهایی همچون حذف خاستگاه تجاری (در شلوار دبیت)، و یکسان‌سازی نشانه‌های طبقاتی (در کلاه)، فعالانه بکار گرفته شده‌اند.

یافته‌های این پژوهش با نتایج القاصی (۱۳۹۹) همسو است که نشان داد بالاپوش‌های سنتی بختیاری (قبا و سرداری) به‌تدریج جای خود را به چوقا داده‌اند و چوقا امروزه به‌عنوان پوشش فراگیر و نمادین عمل می‌کند. پژوهش حاضر این یافته را در چارچوب بارتی تفسیر می‌کند: این جایگزینی نه صرفاً یک تغییر پوششی، بلکه یک جانشینی نشانه‌شناختی است که در آن، تاریخ متأخر چوقا (حدود یک قرن) به نفع پیوند با مفاهیم کهن‌الگویی (نبرد نور و تاریکی) محو می‌شود. همچنین، یافته‌های اصغری لفمجانی و نسیمی (۱۳۹۷) که به تغییرات نسلی در پوشاک عشایری اشاره داشتند، در این پژوهش تأیید می‌شود؛ با این تفاوت که پژوهش حاضر نشان می‌دهد این تغییر نسلی، بستری برای اسطوره‌سازی فراهم کرده است: پوشاکی که از چرخه روزمره خارج می‌شود، آماده پذیرش مفاهیم ایدئولوژیک می‌گردد.

نوآوری این پژوهش در آن است که برای نخستین بار، کلیت نظام پوشاک مردان لر (بویراحمد و بختیاری) را با مدل دو سطحی بارت اسطوره‌گشایی می‌کند. یافته جدید آن است که پوشاک مردان لر، نه بازتاب واقعیت، بلکه سازنده واقعیت است: نظام نشانه‌ای پوشاک، با حذف خاستگاه وارداتی شلوار دبیت، محو تمایزات طبقاتی کلاه، و برجسته سازی نقوش کهن‌الگویی چوقا، یک گذشته آرمانی برمی‌سازد که در آن تضادهای تاریخی، نابرابری‌های اجتماعی و چالش‌های زندگی عشایری محو شده‌اند. بر اساس این یافته، اسطوره‌گشایی صورت گرفته در این پژوهش، اصالت و معناهای مضمونی این پوشاک را در گذشته و در قالب یک اثر اسطوره‌ای بازتبیین می‌کند و کهن‌الگوهای پوشاک سنتی مردان لر را یادآور می‌شود؛ کهن‌الگوهایی که در قیاس با کارکرد جدیدشان در دوره معاصر، بیشتر قابل گشایش و بازنمودن هستند. از این‌رو، پژوهش حاضر با هشدار نسبت به خطر فراموشی این مضامین کهن، پیشنهاد می‌کند که سیاست‌های فرهنگی و برنامه‌ریزی میراث عشایری، به جای موزه‌ای کردن و انجماد این پوشاک، بر پویایی تاریخی و مضمونی آن‌ها تأکید کنند و زمینه‌های بازشناسی و بازتولید آگاهانه کهن‌الگوهای پوشاک مردان بویراحمد و بختیاری را در پیوند با زندگی معاصر فراهم آورند.

برآیند نهایی این دگردیسی، شکل‌گیری سه کلان اسطوره است: مردانگی ذاتی، اسطوره سنت تغییرناپذیر و ازلی و اسطوره همزیستی هارمونیک با طبیعت. کارکرد غایی این اسطوره‌ها، تبدیل کردن تاریخ– که پر از تغییر، تضاد و مداخله انسانی است– به طبیعت که ذاتی ازلی و بدیهی به نظر می‌رسد، است. به بیان دیگر، پوشاک مردان در وضعیت کنونی‌اش که عمدتاً جنبه‌ای آیینی یافته، یک بازمانده منفعل فرهنگی نیست، بلکه یک کنشگر فعال هویتی است. این نظام نشانه‌ای با موزه‌ای کردن هویت (به معنای جدا کردن آن از بافت زنده و پویایی تاریخی) و برساختن گذشته‌ای آرمانی، به ابزاری برای مقاومت در برابر هژمونی فرهنگ یکسان‌ساز مدرن تبدیل شده است.

جدول ۳. جمع‌بندی اسطوره‌های تولیدشده در پوشاک مردان لر (منبع: نگارندگان، ۱۴۰۴)

ردیف	اسطوره	مکانیسم اسطوره‌سازی	کارکرد ایدئولوژیک
۱	مردانگی ذاتی	تهی کردن لباس از کارکرد حفاظتی	طبیعی‌سازی جنسیت به‌عنوان امری بیولوژیک
۲	سنت تغییرناپذیر و ازلی	حذف تاریخ متأخر چوقا و شلوار دبیت	مشروعیت‌بخشی به هویت از طریق پیوند با ایران باستان
۳	همزیستی هارمونیک با طبیعت	حذف دشواری‌های واقعی معیشت عشایری	پناه بردن به گذشته آرمانی در برابر فشار مدرنیته

یافته‌های پژوهش برای برنامه‌ریزی فرهنگی در قلمروهای عشایری دلالت‌های مهمی دارد. نخست، سیاست‌گذاران باید از موزه‌ای کردن هویت عشایری پرهیز کنند؛ زیرا این فرایند هویت را از پویایی تاریخی‌اش تهی کرده و به یک تصویر اسطوره‌ای ایستا تبدیل می‌کند. دوم، برنامه‌ریزی فرهنگی باید بر پویایی درون‌فرهنگی و تنوع تاریخی هویت عشایری تأکید کند، نه بر بازتولید یک تصویر یکدست و آرمانی. سوم، مشارکت خود جوامع عشایری در تعریف سیاست‌های فرهنگی، می‌تواند از تبدیل شدن هویت آنان به یک «کالای موزه‌ای» جلوگیری کند. در نهایت، پوشاک سنتی، نه صرفاً یک میراث مادی، بلکه یک متن زنده فرهنگی است که می‌تواند به‌عنوان ابزاری برای گفت‌وگوی بین نسلی و تقویت هویت پویا در برنامه‌ریزی قلمرو عشایری به‌کار گرفته شود.

سپاسگزاری

با تشکر از عباس قنبری، قیضان قنبری، حسن مقیمی و بنیاد ایران‌شناسی شعبه چهارمحال و بختیاری و کهگیلویه و بویراحمد که در پیشبرد این پژوهش من را یاری نمودند.

منابع

اسدی‌فارسانی، مجید و آشوری، محمدتقی. (۱۳۹۸). «نظام ساختاری پوشاک در ایل بختیاری». *نامه انسان‌شناسی*، ۱۵(۲۷)، ۴۱-۶۲.

اسدی‌فارسانی، مجید؛ آشوری، محمدتقی و داداشی، ایرج. (۱۳۹۹). «بازتاب نمودهای فرهنگی در نظام ساختاری و نقوش پوشاک مردان جامعه عشایری». *نگره*، ۱۵(۵۴)، ۹۵-۱۰۹.

افشارسیستانی، ایرج. (۱۳۶۸). *مقدمه‌ای بر شناخت ایل‌ها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران*. جلد اول. چاپ دوم. تهران: مؤسسه آموزشی و انتشاراتی نسل دانش.

امیراحمدیان، بهرام. (۱۳۷۸). *ایل بختیاری*. چاپ اول. تهران: دشتستان.

بارت، رولان. (۱۳۸۰). «*اسطوره در زمانه حاضر*». ترجمه یوسف اباذری. ارغنون، (۱۸)، ۸۵-۱۳۶.

بارت، رولان. (۱۳۸۶). *اسطوره امروز*. ترجمه شیرین‌دخت دقیقیان. چاپ چهارم. تهران: نشر مرکز.

جاودان، بهرام. (۱۳۹۷). *جامعه‌شناسی ایل بویراحمد*. چاپ اول. یاسوج: چویل.

دیگار، ژان پی‌یر. (۱۳۶۹). *فنون کوچ‌نشینان بختیاری*. ترجمه *اصغر کریمی*. چاپ دوم. مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.

شاه‌مرادی، بیژن. (۱۳۶۵). «کلاه در فرهنگ بختیاری». *چیستا*، ۳(۲۷)، ۵۱۶-۵۲۱.

شرف‌الدین، سیدحسین و شفق، غلامرضا. (۱۴۰۰). «رویکردی تحلیلی به اسطوره‌شناسی رولان بارت». *معرفت فرهنگی*، ۱۲(۳)، پیاپی ۴۷، ۷-۲۶.

القاصی، اصغر. (۱۳۹۹). «بررسی تغییرات بالاپوش مردان بختیاری در دوران معاصر». *نخستین همایش ملی ایران‌شناسی استان‌ها «تاریخ، فرهنگ و هنر چهارمحال و بختیاری*، تهران.

کیانی، منوچهر. (۱۳۸۸). *سیه چادرها: تحقیقی از زندگی مردم ایل قشقایی*. چاپ چهارم. شیراز: کیان نشر.

مجیدی‌کرائی، نورمحمد. (۱۳۷۱). *تاریخ و جغرافیای ممسنی*. چاپ اول. شیراز: انتشارات علمی و فرهنگی.

مرکز آمار ایران (۱۴۰۲). نقشه تقسیمات کشوری ایران. تهران: مرکز آمار ایران. قابل دسترس در: https://chakadgis.com/download/

مکوندی، سعید. (۱۳۹۴). *بررسی لباس زنان و مردان بختیاری و سیر تحول آن با رویکرد پسا استعماری*. (پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته طراحی پارچه و لباس). دانشکده هنرهای کاربردی. دانشگاه هنر تهران، ایران.

نکوئی، نجیمه. (۱۳۹۷). *بررسی سیر تحول پوشاک زنان و مردان بویراحمد در ۵۰ سال اخیر*. (پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته طراحی پارچه و لباس). دانشکده هنر و معماری. دانشگاه علم و هنر، ایران.

الهی، محبوبه. (۱۳۸۹). «لباس به‌مثابه هویت». *فصلنامه مطالعات ملی*، (۲)۱۱، ۱۱-۱۵.

یاسینی, سیده راضیه. (۱۳۹۵). «پوشاک سنتی زنان در جغرافیای فرهنگی ایران». *فصلنامه علمی مطالعات فرهنگ-ارتباطات*، ۱۷(۳۳)، ۵۳-۷۸.

یاوری، حسین و سرخوش، شیدا. (۱۳۹۸). *آشنایی با لباس‌ها و پوشاک سنتی مردم مناطق مختلف ایران*. چاپ ششم. تهران: آذر، سیمای دانش.

Barthes, R. (1964). Elements of semiology, publ. Hill and Wang, 1968.

Barthes, R. (1977). Image-music-text (Vol. 6135). Macmillan.

Gorunović, G. (2024). Channels of Iranian Pastoral Nomads on the YouTube Network: Video Narratives of the Life of the Lori (Lur) Bakhtiari Tribal People and Ethnic Group. *Bulletin of the Institute of Ethnography SASA*, *72*(3), 143-170. https://doi.org/10.2298/GEI2403143G

Noroozi, H. (2021). The tangible and intangible heritages of Iranian nomads: The touristic potential of pastoral nomadism. *International Journal of Tour Guiding Research*, *2*(1), 7. 62-77. https://doi.org/10.21427/ktcb-zv15

Oxman, E. (2010). Sensing the Image: Roland Barthes and the Affect of the Visual. *SubStance*, 39(2), 71–90.